



زمینه‌های تاریخی انقلاب فرانسه

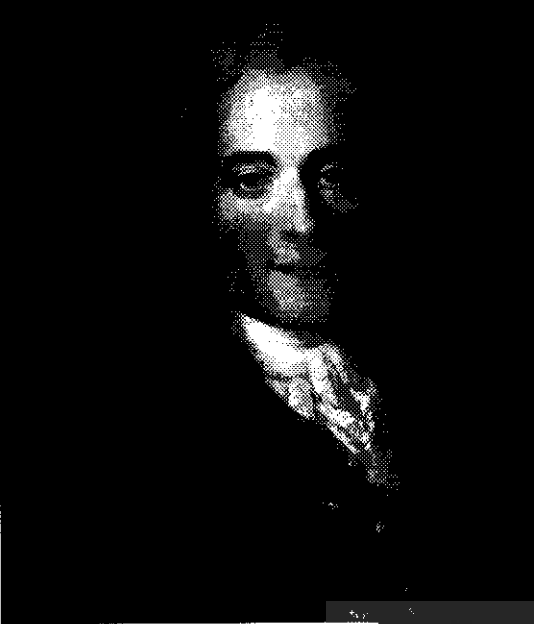
پیش در آمدی بر انقلاب فرانسه

ولتر یک نابغه بود. از همان آغاز کودکی و از وقتی که ۱۰ سال بیش تر نداشت، او را به کالج یسوعی لویی-لو-گران که در ساحل چپ رود سن در پاریس قرار گرفته بود و یکی از پرآوازه‌ترین و بهترین کالج‌های فرانسه به شمار می‌رفت، فرستادند. در هفت سالی که ولتر در این کالج مشغول آموزش بود با سرشناس‌ترین اشراف‌زاده‌گان فرانسه آشنا شد و از پس این آشنایی، دوستی ژرفی بین او و سایر هم کالجه‌های اشراف‌زاده‌اش به وجود آمد که این دوستی تا پایان عمرش ادامه یافت. در تمام مدت ۷ سالی که ولتر در کالج مشهور لویی-لو-گران گذراند، بگویند با چه علم و آموزه‌ای آشنا نشد. با آثار کلاسیک فرانسه، با ادبیات و به ویژه در درام آن چنان پیشرفت کرده بود که به جای ایجاد شگفتی در معلمان‌اش، آن‌ها را هراسان کرده بود. ولتر داستان‌نویسی را از همین کالج آغاز کرد، در بسیاری از نمایش‌های کالج شرکت کرد و بسیاری دیگر از نمایش‌نامه‌ها را نوشت. باورهای علمی و شگفتی‌آور ولتر در سنین نوجوانی آن چنان بی‌پروا و رادیکال بودند که تمام آموزگاران‌اش را نگران کرده بود. برای نوجوانی ۱۴-۱۳ ساله بسیار زود بود که تمام زیرساخت‌ها و رو ساخت‌های مذهبی را به سخره بگیرد به جز وجود «خدا». وی آن چه که نام «الهیات» داشت را بارها انکار کرد، جز اعتقاد به خدا را. برای مردم سال‌های ۱۷۰۶-۱۷۰۸ میلادی و در آغاز قرن هیجدهم بسیار شگفت‌انگیز و ترس‌آور بود که کودکی پیدا شود و بگوید هیچ یک از عناصر فلسفه‌ی الهی را به استثنای وجود خدا قبول ندارد. گویی آن اعتقادی که با خواندن کتاب «حماسه‌ی هجایی موسانامه» در ۸-۷ ساله‌گی و در دوره کودکی در روح و روان او گنجانده شده بود تا پایان عمرش از او جدا نشد. شاه بیت اندیشه‌ی کتاب این بود که، «دین هرگاه از اعتقاد آن به خدا بگذریم، وسیله‌ای در دست فرمان‌روایان برای ترسانیدن مردم و رام کردن آنان است.» ولتر بارها در نوشته‌های خود اشاره می‌کند که هر چه خواستند مغز مرا از مطالب بی‌جا و ناسودمند پر کنند با تنفر من

نام مقاله: زمینه‌های تاریخی انقلاب فرانسه
منبع: تاریخ عمومی جهان
مؤلف: ویل دورانت
مترجم: سهیل آذری
ویراستار: حسن انوشه
تنظیم برای فردوسی: گروه اجتماعی
موضوع: انقلاب فرانسه
شخصیت تأثیرگذار: ولتر

بخش سوم





رو به رو شدند. وی هم چنین تا پایان عمر از هفت سال آموزش در کالج یسوعی پاریس که همه چیز به او آموختند، به نیکی و از آموزگاران اش در این دوره به نیکی نامی یاد می کند.

فرانسوا (ولتر) پس از گذران آن دوره های پرهیجان و التهاب آور نوجوانی و جوانی وقتی به ۲۵ سالگی رسید همانند یک آدم ۵۰ ساله از شور و هیجان و میهمانی های زن سالارانه و تن خواهی زنان دست کشید. و در همین سال ها به «مارکیز دو مینور» نوشت: «دوستی هزار بار از عشق برتر است. ظاهراً من هیچ برای شور و شهوت آفریده نشده ام. عشق را اندکی مهمل و مضحک می یابم... و بر آنم که برای همیشه از عشق چشم ببوشم»

در اول سپتامبر سال ۱۷۱۵ لوی چهاردهم در سن ۲۲ سالگی که به معمار «قرن بزرگ» و «شاه آفتاب» مشهور شده بود در گذشت و به گفته ی مورخان اروپایی پروتستان و فرانسه ی کاتولیک را آسوده ساخت. شاه شکوه مندی که با هیمنه ی پیروزی های نظامی، تابش شاه کارهای ادبی، سر بر آوردن هنر «باروک» آغاز شد و با بی نویی مردم، فقر، بی بندوباری، ورشکستگی هنری و اجتماعی، شکست و سرافکنندگی مردم فرانسه به پایان رسید. اگرچه تمام مردم فرانسه می دانستند که «لویی چهاردهم» شاه شکوه مندی بود که «عصر افتخار و شکست» را برای فرانسه ایجاد کرد، اما هیچ کس بر مرگ این پادشاه افسانه ای شکوه، جلال و تجمل اشکی نریخت.

اموال شان مصادره نمی شود. ثروت و سرمایه و زمین هاشان به تاراج نمی رود و... چنین است که هم اینک در انگلستان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی خاندان هایی وجود دارند که ریشه های فتودالی ژرفی در یک تاریخ خانواده گی پنج، شش قرتی و بیش تر دارند. و در این سوی تاریخ جغرافیایی و یا تاریخ تاریخی نه تنها از آن خاندان های ریشه دار تاریخی نشانی نیست، بل که با هر تغییر حکومتی و رژیم تعدادی انگشت شمار از ژرفای گم نامی، ناداری، فقر اجتماعی و نادانی سیاسی به بلندای ثروت و سرمایه ی باد آورده و قدرت کاذب اجتماعی دست می یازند، بدون این که کوچک ترین عنصر نهادینه شده دموکراسی در اندیشه و رفتار خود داشته باشند. و با این نگاه مقایسه ای که بی گمان در آینده نیز به آن اشاره خواهیم کرد به تاریخ ویل دورانت و به تاریخ انقلاب فرانسه باز می گردیم تا شاید ملت ما درسی از آن خود گذشته گی های فکری و فرهنگی برای فرونشاندن درخت دموکراسی در سرزمین خود بگیرند و دموکراسی را همانند باد هوا آسان و در دست رس نهندارند. برای رسیدن به نتیجه ای مستند کافی است اشاره کنیم که در ایران در سال ۱۹۰۸ میلادی یا ایجاد نخستین بانک اقتصادی «بانک ملی ایران» به همت مردان انقلابی مشروطه نظام اقتصادی ایران نخستین گام اقتصاد مدرن را بر می دارد. در حالی که این نخستین گام در انگلستان در سال ۱۶۹۴ میلادی با آغاز به کار نخستین بانک برداشته می شود.

پیش تر از آن که دنباله ی انقلاب فرانسه را پی بگیریم پرداخت به عنصر دموکراسی طلبی جامعه ی اروپایی را شایسته تر می بینیم. بی گمان تمام حکومت های اروپایی قبل از انقلاب فرانسه پادشاهی بوده اند و امروز هنوز پس از گذشتن حدود ۳ قرن نشانه های آشکاری از آن سیستم های حکومتی دست کم به عنوان «سمبل حکومتی» دیده می شود. بسیاری گفته اند و بسیاری هم نوشته اند که علت دموکرات بودن حکومت های اروپایی «دموکراسی نهادینه» شده در اروپا است. این موضوع تبلیغ و یا گرافه گیری نیست. قرن ها قبل از آغاز انقلاب فرانسه، اگرچه حکومت های اروپایی پادشاهی بوده اند، اما هیچ پادشاهی و یا اگر متصفانه تر قضاوت کنیم کم تر پادشاهی، حاکمی، سرداری و یا امیری اجازه داشته است که در نهایت خودکامه گی و سلطه گیری بر جان و مال مردم خود سلطه ی مطلق داشته و هر زمان که اراده کند جان و یا جان های شهروند و یا شهروندان اش را بگیرد و یا خانه، باغ، مستغلات، مزارع، کارخانه و یا اموال آن ها را مصادره نماید. تمام پادشاهان، از دیکتاتورترین آن ها تا مردمی ترین آن ها در تصمیم گیری های حاد و بحرانی از فیلتر شورایی به نام «شورای عالی حکومتی» عبور می کردند. تا چنان چه دچار خوددشمنه گی و یا جنون حاد قدرت شدند. کسانی باشند که از فرمان قتل عام ها، اعدام ها بگیر و ببندها و مصادره اموال مردم و حتا مخالفان حکومتی جلوگیری کنند. این دموکراسی سنتی، دیرپا و نهادینه شده در جامعه نه تنها به شاه، بل که به هیچ قدرت دیگری اجازه نمی داد که مانند حاکمیت ها و یا پادشاهی های آسیایی بر جان و مال مردم تسلطی قهر آمیز، مطلقانه و مرگ آفرین داشته باشند. نگاه کنید اگر سر آغاز این فصل دموکراسی خواهی را در اروپا، قرن ۱۲ قرار دهیم، ما در این سوی تاریخ، نزدیک به ۷ قرن از تاریخ اروپاییان عقب تر هستیم و آن برابر است با قرن پنجم هجری قمری در کشورهای اسلامی. آبا به راستی و شرافت مندانه از دهه های پایانی قرن سیاه تسلط عباسیان بر سرزمین های اسلامی به این سو، تمام سرزمین های اسلامی و حکومت ها و حاکمیت های پیرامون آن حتا نشان کوچکی از آن دموکراسی نهادینه شده اروپایی در این سوی تاریخ داشته اند؟ بی گمان سلطه ی کلیسا و دخالت دین در سیاست از یک سو و در دوره تسلط رادیکالی و خطرناک مسیحیت و آن جنایاتی که در پوشش دین نسبت به مردم عادی و مخالفان کلیسا به شدت اعمال می شده است، مستثنا از آن قانون کلی است. نگاه کنید با تعویض پادشاهان و تغییر پادشاهی ها و جابه جایی حکومت ها هیچ تغییری زیرساختی در خاندان های ریشه دار اروپایی ایجاد نمی شود در سرتاسر تاریخ شگفت انگیز به ناگهان و یا از روی اتفاق ساده با تغییر حاکمیت ها خانواده ها و خاندان های ریشه دار، ثروتمند، زمین دار، و حتا فتودال های بزرگ که چند و چندین برابر شاه دارای سرمایه و زمین هستند، از گستره تاریخ سرزمین اشان محو نمی گردند. حکومت و حکومتیان اموال، زمین ها و دارایی های شان را به نفع خود ضبط نمی کند. حتا فتودال های بزرگی که با خاندان های حاکم و درباریان مخالفتی ریشه ای و چند قرتی دارند، به دار آویخته نمی شوند.

پیش تر اشاره کردیم که چون «لویی چهاردهم» درگذشت، هیچ فرزند و جانشینی که بتواند پادشاهی را در دست گیرد از او باقی نمانده بود. تنها وارث قانونی لویی چهاردهم نتیجه‌ی او بود که آن نیز بیش تر از پنج سال نداشت و به علت خردسالی و کودکی نمی توانست بی درنگ پس از درگذشت نیای خود به پادشاهی برسد. او را «لویی پانزدهم» نام نهادند و برابر قانون حاکم بر نظام پادشاهی فرانسه، شاه جدید فقط با رسیدن به سن قانونی می توانست تاج پادشاهی فرانسه را بر سرگذارد. پس نیاز این بود که «لویی پانزدهم» خردسال نایب السلطنه داشته باشد. از بین تمام بازماندهگان این مقام فقط دو نفر و از فرزندان نامشروع شاه پیشین زنده بودند:

۱- لویی-آگوست دوک دومن

۲- دوک د-اورلئان

اگرچه رسیدن به مقام جانشینی لویی پانزدهم تا رسیدن به سن قانونی شاه، حق قانونی دوک دو من بود. اما دوک د-اورلئان (فیلیپ) با رشوه، ترفندهای حیله‌گرانه و راضی کردن اطرافیان موفق گردید تا مقام جانشینی «لویی پانزدهم» را تا رسیدن به سن قانونی شاه خردسال به مدت ۸ سال تصاحب کند. نایب السلطنه شدن هر کس، یعنی در اختیار گرفتن قدرت کامل حکومت و حاکمیت پادشاه دست کم تا هشت سال. بنابراین فیلیپ در این مدت اگرچه به صورت رسمی و قانونی نه، اما به شکل غیررسمی پادشاه فرانسه محسوب می شد و تمام قدرت اجرایی مملکت در اختیار او بود. فیلیپ هنگامی حکومت فرانسه را در اختیار گرفت که این کشور از نظر مالی و اقتصادی به شکل کامل ورشکسته بود. فرانسه‌ی سال ۱۷۱۶ دولت ورشکسته‌ای داشت با ۲/۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ لیور بدهی و ۵۹۰/۰۰۰/۰۰۰ لیور اسکناسی که در دست مردم سرگردان بود و ارزش واقعی آن یک سوم سپرده‌های بود که باید در اختیار دولت باشد. در سال ۱۷۱۵-۱۷۱۶ درآمد خالص دولت فرانسه ۶۹/۰۰۰/۰۰۰ لیور و هزینه‌ی آن ۱۲۷/۰۰۰/۰۰۰ لیور، یعنی ۷۸/۰۰۰/۰۰۰ لیور کسری موازنه‌ی دریافت و پرداخت دولت. این اوضاع اقتصادی برای ملتی که در ۳۰۰-۴۰۰

سال پیش از حقوق خود خیر دارد و از دولت و حکومت و پادشاه خود انتقاد می کند و نسبت به نابه سامانی‌های اجتماعی خود اعتراض می کند و حتا شاه را نیز به محاکمه می کشاند، چشم گیر و بسیار افتخار آفرین است. این ها و بسیاری از عناصر دیگر سیاسی، آتش های در زیر خاکستری هستند که نه تنها برای ملت فرانسه، بل که برای هر ملتی که حقوق مدنی خود را مطالبه کند، خبرهای شوق برانگیزی به حساب می آیند.

فیلیپ با مشورت با تعدادی از مشاوران اقتصادی و اجتماعی چاره‌ای نمی بیند مگر این که از تورم بی نهایت کارمندان و کارکنان (مفت خور) سازمان های دولتی که از مالیات و بودجه‌ی مردم تغذیه می شدند، بکاهد. از ارتش آغاز کرد و هزاران نفر از نیروهای گارد، پاس دار ویژه حکومت، سربازان و نظامیان را کاهش داد و نیروی نظامی فرانسه را به ۲۵۰۰۰ تن کاهش داد. ۲۴۰۰ کارمند دولتی را اخراج کرد. سازمانی بنیان نهاد به نام «اطاق دادگستری» و تمام سرمایه داران، بازرگانان، اسلحه سازان و تمام آن هایی که با ترفندهای مختلف و در معاملات خود سردولت را کلاه گذاشته و به شکل های مختلف دست به اختلاس زده بودند، به آن جا فرا خواند. اموال به سرقت رفته‌ی مردم را از آن ها ستاند. تعدادی به زندان های طولانی



همراه با اعمال شاقه محکوم شدند، برخی تسلیم چوبه‌های دار شدند و تعدادی نیز از ترس گرفتار آمدن دست به خودکشی زدند. فساد اداری و اجتماعی آن چنان گسترده بود که محکومان با دادن رشوه به ماموران «اطاق دادگستری» آن‌ها را می‌خریدند و از مجازات می‌رهیدند. حتا فیلیپ نایب‌السلطنه نیز متهم به دریافت رشوه شد. بسیاری از مقامات بالای مملکتی مانند کنت‌ها، دوک‌ها، دوشس‌ها و... در زدیوندهای پشت پرده، دادن و گرفتن رشوه، روابط نامشروع جنسی و بسیاری پنهان‌کاری‌های ضدملی دست داشتند، اما در امنیت کامل به سر می‌بردند. دستگاه هیئت حاکمه، سازمان‌های حکومتی و ساز و کارهای دولتی از بیخ و بن و ریشه به فساد همه‌جانبه آلوده بودند.

فیلیپ در هنگامی که آوازه پلیدی و پلشتی «اطاق دادگستری» همه‌جاگیر شده بود، حکم به تعطیلی آن داد. یکی از شگفت‌انگیزترین بیانیه‌های دولتی که کم‌تر دولتی جرات بیان آن را دارد در علت صدور فرمان انحلال این تشکیلات صادر شده به این شرح: «فساد آن چنان گسترش یافته و همه‌ی طبقات را به خود آلوده بود که مجازات عادلانه‌ی همه متهمان و گناه‌کاران و مجرمان، بی‌آن‌که بازرگانی، نظم عمومی و نظام اداری کشور دست خوش از هم گسسته‌گی، آشوب و نابه‌سامانی خطرناکی شوند، غیرممکن می‌نمود...» سود خالص دولت در هنگام تعطیلی «اطاق دادگستری» ۷۰/۰۰۰/۰۰۰ فرانک بود که تا اندازهای کسری موازنه‌ی درآمد و هزینه‌ی دولت را جبران کرد.

فیلیپ (نایب‌السلطنه) که از اقدامات مالی خود برای جلوگیری از گرانی و تورم افسارگسیخته مایوس شده بود به پیشنهادها و نصیحت یک اقتصاددان برجسته‌ی اسکاتلندی (انگلیسی) به نام «جان - لا» که خود فرزند یک بانک‌دار بزرگ ادینبورگ بود گوش داد و با استفاده از یک شیوه جدید ابتکاری بانکی به نام «سیستم لا» اقتصاد فرانسه را زیر و رو کرد. جان - لا یک بار دیگر و در سال ۱۷۰۸ میلادی و در هنگام زنده بودن لویی چهاردهم همین پیشنهاد مالی را به پادشاه فرانسه داده بود، اما مورد پذیرش لویی چهاردهم قرار نگرفته بود. فیلیپ با استفاده از تخصص مالی جان لا شگفت‌انگیزترین سیستم‌های مالی تاریخ فرانسه و اروپا را در این عصر و در فرانسه‌ی زیر حکومت خودش که انباشته از فساد مالی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی بود و ریشه‌ی تمام این فسادها از طبقه‌ی حاکمه آغاز و به پایین‌ترین سطح جامعه منتقل شده بود، آغاز کرد. فیلیپ در آغاز کار هرگز نمی‌دانست که در کوتاه مدت چه بلایی و در دراز مدت چه نعمتی برای فرانسه به بار می‌آورد. جان لا با ایجاد تشکیلات بسیار گسترده بانکی در سرتاسر فرانسه و تمام مستعمرات‌اش در سراسر دنیا، از جمله در ایالت می‌سی‌سی‌پی در قاره آمریکا پا چاپ اسکناس‌های جدید، فروش سهام، ایجاد بورس اوراق بهادار، دادن و گرفتن اعتبارات مالی، واگذاری وام‌های بزرگ و کوچک، بورس بازی، سهام‌بازی، مبادله‌ی اسکناس‌های کم‌ارزش در مقابل سهام سودآور، ورود آدم‌های معمولی و غیرکارشناس در معاملات شگفت‌انگیز بازرگانی، ایجاد شرکت‌های بزرگی با سرمایه‌های بسیار کلان به نام «شرکت غرب»، «شرکت هند»، انحصار تجارت تنباکو، معاملات کلان در بازرگانی خارجی و... سبب شد که هزاران نفر از مردم بی‌اطلاع، غیرکارشناس، فرودست و حتا بسیار نادار، فقط با ترفند نزدیکی به دولتیان و بانک‌داران به زور رشوه و فساد اخلاقی برای نخستین بار در تاریخ فرانسه «میلیونر» شدند و این عنوان «میلیونری» از این تاریخ و از سال ۱۷۱۶-۱۷۱۷ از تاریخ مالی و بانکی فرانسه سربرآورد و بعدها به سرتاسر جهان کشیده شد.

بسیاری از بازرگانان روشن‌فکر و آگاه، چون از روی آگاهی و پیش‌بینی علمی گمان می‌کردند که این همه‌گانی شدن بازرگانی، به ویژه بازرگانی خارجی، در حقیقت سوسیالیسم بازرگانی خارجی

محسوب می‌شود، برای جلوگیری از عواقب وخیم آن و سوسیالیستی شدن زمینه‌ها و ابزار تولید و توزیع داخلی با سیستم بازرگانی فیلیپ - لا (فیلیپ و جان لا) به مخالفت برخاستند و اعتراض خود را بیان کردند. هر چه قدر ارزش سهام بالاتر می‌رفت، پول بدون پشتوانه‌ی بیش‌تری در اختیار مردم قرار می‌گرفت. تورم افسارگسیخته، افسارگسیخته‌تر و گرانی روز افزون‌تر، و فقر گسترده‌تر و بر میزان بی‌کاری به صورت روزانه افزوده می‌شد. سربرآوردن طبقات جدید مالی اجتماعی و ورشکسته و نابود شدن سرمایه‌داران سنتی و بازرگانی قدیمی، سراسخت‌های اقتصادی و در پی آن، زیرساخت‌های اجتماعی، سیاسی و حاکمیت ملی را مانند خوره می‌خورد و هیچ کس متوجه این سقوط نمی‌شد. گویا تمام عناصر و پدیده‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دست به دست هم داده بودند تا یکی از شگفت‌انگیزترین روی‌دادهای تاریخی جهان که بی‌گمان اروپا و سرتاسر جهان را تحت تاثیر پارامترها و عمل‌کردهای خود قرار داد، از سلول‌های زندان باستیل سربرآورد. هنوز خیلی زود بود که درباره این روی داد ناممکن فکر کرد و هیچ فرد عامی تا دولتی و الامقام هرگز گمان نمی‌برد که سرسپردگان، حکومت‌سالاران، وزیران و نمایندگان مجلس و حتا نزدیک‌ترین



مقامات درباری چه هیزمی بر زیر این دیگ در حال حاضر خاموش می‌گذارند!! ژرفای آشوب و نابه‌سامانی اقتصادی به مرحله‌ای رسیده بود که در سال ۱۷۱۹ میلادی یک صراف معمولی در یک روز ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ لیور و یک دربان میهمان خانه‌ای در پاریس در یک روز ۳۰/۰۰۰/۰۰۰ لیور به علت بالا رفتن قیمت سهام پول در آوردند. با چنین وضعی هیچ کس در فرانسه و به ویژه در پاریس پیدا نمی‌شد که در کار و تخصص خود باشد. همه کس به سوی خرید و فروش سهام، بازرگانی، رانت‌خواری، رشوه‌دهی، رشوه‌گیری، دلالی، کار چاق‌کنی و پول در آوردن از هر راهی، کشیده شده بودند. این آزمندی عمومی و توهمی که از سوی دولت در ذهن و باور مردم تزریق شده بود، تمام تار و پود اقتصاد تولید و توزیع را نابود کرده بود. هیچ کس به چیزی جز میلوتر شدن یک شبه نمی‌اندیشید. جان - لا این روزها نه تنها «مرد روز» نام گرفته بود، بل که به صورت یک قهرمان درآمده بود. صدها نظامی عالی رتبه، مارشال‌ها، دوشس‌های زیبا، اسقف‌های مشهور، کاردنیل‌ها، زنان سرشناس، شاهزادگان، پرنسس‌ها، دوک‌ها، مقامات درباری و زنان زیباروی مشهور و فاحشه‌های اختصاصی مقامات حکومتی در دفتر کار جان - لا ساعت‌ها در انتظار می‌نشستند تا شاید دقیقه‌ای با او ملاقات داشته باشند که معمولاً موفق نمی‌شدند. دوشس‌ها با اشتیاق دست جان -

لا را می‌بوسیدند و مقامات بالای کلیسا به او تعظیم می‌کردند. و مارشال‌ها و درباریان و شاهزادگان او را به گرمی در آغوش می‌فشرده. تمام این محبوبیت‌های شگفت‌انگیز و موفقیت‌های حرفه‌ای که باعث شد میلیارد‌ها، میلیارد فرانک دست به دست شده و فرانسه‌ی در حال فرو افتادن، دوباره برخیزد، هرگز جان - لا را غر نکرده و گوشه‌ای از آن همه سرمایه ثروت، طلا، سهام طلایی، اعتبارات بانکی و غیره او را از راه درست‌اش منحرف ننمود. هیچ کس نتوانست جان - لا را به فساد مالی یا فساد اخلاقی متهم کند. جان - لا هر چه قدر می‌کوشید که بهانه‌ای به دست بهانه جویند و مخالفان سیستم خود نهد، اما ناممکن می‌نمود. با ترک کردن آیین پروتستانی‌اش، به مذهب کاتولیک گروید و با این ترتیب شهروند رسمی فرانسه شد، اما باز هم از تعقیب و گریز دشمنان‌اش بی‌نصیب نبود. جان - لا برای این که اقتصاد میهن تازه خود را شکوفا سازد، از تمام توانایی‌های خود استفاده کرد. تا جایی که توانست مالیات‌ها را کاهش داد، قیمت‌ها را پایین آورد، جلوی گرانی افسار گسیخته و تورم نابودکننده را گرفت.

به پاس این تلاش بی‌مانند در سال ۱۷۱۹ مدیریت کل مالیه‌ی فرانسه (وزیرداری) به وی سپرده شد. وی با تلاش شبانه‌روزی به کار آفرینی پرداخت، در بین مردم عادی از درد و مشکلات‌شان با خبر می‌شد. زمین‌های پهنابوری را از چنگ کلیسا و دین داران مسیحی و مذهبی که به صورت یک فتوادل بزرگ درآمده بودند، به در آورد و در بین کشاورزان تقسیم کرد. تا آن جا پیش رفت که پیشنهاد کرد کلیسا تمام اموال و املاکی را که بعد از سال ۱۶۰۰ تصاحب کرده به دولت فرانسه بفرودد. با پایین آوردن مالیات‌ها در تمام سطوح، ایجاد کار، کاهش بهره وام، حذف برخی از عوارض حمل خوراک و کالاها، استراتژیک، احداث کارخانه‌ها، پل‌ها، راه‌ها، سدها، صنایع تازه، دعوت از تکنوکرات‌ها و صنعت‌گران بی‌گانه برای کار در فرانسه، گسترش بازرگانی داخلی و خارجی، صدور کالا و روابط بازرگانی با آسیا، آفریقا، آمریکا، افزایش تعداد ناوگان بازرگانی فرانسه از ۱۶ فروند به ۳۰۰ فروند، سرمایه‌گذاری در کشتزارهای قوه و تنباکوی لوئیزیانا و سرمایه‌گذاری در دره رود آرکانزاس و تأسیس شهر نیو اورلئان در آمریکا به نام خانواده‌گی فیلیپ (نایب‌السلطنه) و صدها برنامه‌ی اقتصادی دیگر، زمینه‌ای غیرقابل پیش‌بینی را برای استقرار نظامی که هیچ کس از چند و چون آن خبر نداشت، در فرانسه به وجود آورد. تپی که تند عارض اقتصاد و جامعه‌ی فرانسه شده بود، به همان نسبت تند به عرق نشست. ناگهان آن همه گسترده‌گی اقتصادی و رونق شگفت‌انگیز کار و سرمایه دچار رکود شد و همان گونه که ناگهان صدها هزار نفر را به سوی خرید سهام و ترقی کار و سرمایه کشیده بود، ناگهان هزار نفر و صدها هزار نفر را به سوی خرید سهام و ترقی کار و سرمایه خود هجوم آوردند. آن‌هایی که زرنگ تر بودند با فروش سهام خود با قیمت بالا به صدها و هزاران تن طلا و خرید خانه، زمین، املاک و مزارع رسیدند، و آنان که این آگاهی و زیرکی را نداشتند به خاک نشستند و تمام سرمایه و نقدینه‌گی آنان نیست و نابود گردید. فاجعه به اندازه‌ای بالا گرفت که دولت دستور داد هیچ شهروند فرانسوی مجاز نیست با فروش سهام، طلا و نقره کشور را بخرد و یا از کشور خارج کند و تمام کسانی که طلا و نقره آنان بیش‌تر از ۵۰۰ لیور ارزش داشته باشد باید آن را به «بانک شاهی» بسپارند و قانونی وضع شد که مأموران دولتی به خانه‌های مردم ریختند و مردم نیز در جهت مقابله با تصمیم دولت طلا، نقره و جواهرات خود را به صورت دینه‌های گران بها در گوشه و کنار خانه و شهر و دیار خود دفن کردند و چه بسا از این گنج‌های بزرگ و کوچک که با مرگ صاحبان‌اش از دست رس همه‌گان خارج می‌شد، فاجعه‌ای به وجود آمده بود. نه دولت می‌دانست چه می‌کند و نه مردم فرانسه. در کم‌ترین فرصت همه چیز فرانسه تعطیل شد و آن همه رونق اقتصادی و بانکی به سالی نکشید که به کلی ویران شد و نابود گردید. با افت سریع و سرسام آور قیمت سهام جان - لا به عنوان ریس مالیه‌ی (وزیرداری) فرانسه حاضر نشده هر سهمی را به قیمت ۹۰۰ لیور با پول کاغذی (بدون پشتوانه) بخرد. از سوی دیگر نشر روزانه‌ی اسکناس بدون پشتوانه، هم قیمت سهام را پایین می‌آورد و هم بر قیمت‌ها می‌افزود و هم تورم را افسار گسیخته‌تر می‌کرد. کار نزول خواران، کار چاق‌کن‌ها و دلال‌های معاملات ارزی و ملکی آن چنان سکه شده بود که هر یک از آنان به صورت یک بانک عمل می‌کردند و ثروت جامعه را می‌بلعیدند. جامعه‌ی فرانسه در این فراز و فرودهای بیمارگونه به اقتصاد الله کلنگی (۱) دچار شده بود. هیچ کس هیچ چیزی را پیش‌بینی نمی‌کرد، اما همه می‌دانستند که حادثه‌ی بسیار بزرگی در شرف وقوع است. اماکی، کجا و چه گونه، هیچ کس نمی‌دانست. در دوران رونق اقتصادی هر کس که می‌توانست از هر جایی می‌دزدید. فیلیپ، شاه دوم، نایب‌السلطنه و رییس حکومت فقط در یک نوبت ۳/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ فرانک از خزانه‌ی بانک شاهی ربوده بود. در هنگام کساد اقتصادی یکی از صندوق داران بانک مقدار زیادی از طلاهای بانک را ربوده و به پروس گریخت. اوضاع





بسی بدتر از آن بود که کسی بتواند برایش چاره‌اندیشی کند. فیلیپ به عنوان ریس حکومت برای جلوگیری از شورش مردم ناگزیر شد که «بانک شاهی» را تعطیل و جان-لا را از کار برکنار کند. جان-لا با برکناری از کارش به شدت افسرده شد و چون آدم درستی بود فقط با ۲۵۰۰ لیور از پس اندازش و چند تکه جواهر کم ارزش از فرانسه خارج شد و به بروکسل پایتخت بلژیک رفت. در آن جا پتر کبیر، امپراتور روسیه از او درخواست کرد که به روسیه برود و رییس مالیه (وزیر دارایی) این کشور بشود. جان-لا این درخواست را نپذیرفت. به سوی ونیز رفت. در آن جا سکونت اختیار کرد و در سال ۱۷۲۹ میلادی با گم‌نامی و تنگ دستی کامل در گذشت و افسانه‌ی طلایی «سیستم مالی جان-لا» در فرانسه و در دنیا به پایان رسید. اصولی که جان-لا در اقتصاد فرانسه پایه‌گذار آن بود بر مبنای اصول علمی اقتصاد استوار بود و هیچ چیزی جز آزمندی، خیره‌سری، ول خرجی، خیانت و سرقت رییس حکومت «فیلیپ نایب‌السلطنه» مقامات حکومتی، دلالان و کارگزاران سهام بورس، باعث ورشکستگی اقتصاد فرانسه نشد. چون به دستور نایب‌السلطنه گروه بزرگی از کارشناسان مالی به حساب‌های جان-لا رسیدگی کردند، هیچ گونه سوء استفاده و یا حساب‌سازی به نفع خود و یا اطرافیانش ندیدند. در این زمان هیچ چیز فرانسه بر اصل خود استوار نبود. وقتی اقتصاد جامعه‌ای دچار بیماری بی‌درمان گردد، دیگر چیزی از صنعت، تولید، کالا و کشاورزی باقی نمی‌ماند و همه چیز راه‌روپاشی را در پیش می‌گیرد. اتفاقی که در فرانسه در بالاترین اندازه، در محدوده‌ی زمانی ۲ تا ۴ سال رخ داد محصول دست کم یک صد سال دگرگونی در کشورهای دیگر بود. تمام روی دادها آن چنان سریع اتفاق افتادند که هیچ کس پیش‌بینی این همه اتفاقات را هم نمی‌کرد.

در نمایش‌نامه‌ی شگفت‌انگیزش «اودیپ»، آلن - رنه - لو ساژ با نوشتن داستان «شیطان لنگ» در سال ۱۷۰۷ از ژرفای گم‌نامی، ناداری و فقر مطلق به ثروت و سرمایه‌ای افسانه‌ای می‌رسد. او در کتاب‌اش فرانسه را همان گونه که بوده است در قالب «زمانی طنز» آلود ترسیم می‌کند. استقبال مردم فرانسه از کتاب «شیطان لنگ» به اندازه‌ای بود که هزاران نفر با خریدن یک نسخه و قرض دادن به دیگران از داستان شیطان لنگ آگاه می‌شدند. چهره‌ی فرانسه‌ی بی‌پروا، دین پناه نیرنگ‌باز، ضد اخلاق و انباشته از پدران، مادران و کودکان حرام‌زاده و نامشروع زیرساخت اصلی این رمان را تشکیل می‌داد. روزنامه‌ی مشهور «ژرفای دو وردن» در شماره دسامبر ۱۹۰۷ گزارش داد که دو تن از مقامات درباری برای این که زودتر بتوانند آخرین نسخه‌ی چاپ دوم این کتاب را از فروشگاه «بارین» خریداری کنند با شمشیر به جان هم می‌افتند. در جمله‌ای از این کتاب درباره جامعه‌ی فرانسه از زبان قهرمان داستان آمده است: «ما هم دیگر را در آغوش گرفتیم و از آن روز به بعد دشمن خوبی یکدیگر شدیم». «ژیل یلاس دو سانتیان» دومین کتاب بسیار مشهور لوساژ، راه‌زنی، می‌گساری، انسان‌زدی، فریب‌کاری و سیاست را در زمان‌اش باز می‌گوید. زمان ژیل یلاس تا پیش از سربر آوردن شاهکار رمان‌های جهان «بی‌نویان» اثر ویکتور هوگو در سال ۱۸۶۲ زیباترین و نام‌آورترین رمان فرانسوی بود که شهرتی جهان‌گیر یافته بود.

«ادامه دارد»

- اقتصادی که مبنای درستی ندارد و با هر نوسانی بالا و پایین می‌رود.

فرانسوا ولتر محصول همین سال‌ها است. فراز و فرودهای او ضاع سیاسی جامعه او رانیز در این بازی اقتصاد الله کلنگی بالا و پایین می‌برد. ولتر تا ۲۵ ساله‌گی بگویند چه کاری نکرد! از هیچ روزنه‌ای که نوری از ایمان، مذهب و یا کلیسا بتابد وارد نشد. همان گونه که جامعه‌ی فرانسه در این دوره چنین بود. شگفت‌انگیز است اگر گفته شود کار دینال‌ها، کشیش‌ها، آبه‌ها و سرتاسر کلیسا جبهه‌ای در مقابل ایمان، پاک‌دامنی و اخلاق گشوده بودند. روابط جنسی افراطی مقامات کلیسا با فاحشه‌های نام‌دار، مشهور و اصیل، خوش‌گذرانی، عیاشی، باده‌نوشی افراطی و بی‌بند و باری و تصرف اموال مردم و دارایی‌های کلیسا، پیش پا افتاده‌ترین وظایف روحانی کلیسا بود که در این عصر نهادینه شده بود. شگفت‌انگیز نیست اگر گفته شود که کلیسا و مسیحیت در این دوره ضد مذهب عمل می‌کردند. دین ستیزی، شرکت در بحث‌های غیر اخلاقی، ارتباط زنان شوهردار با چندین مرد، رابطه‌ی مردان زن‌دار با تعداد زیادی از معشوقه‌های‌شان که با نهایت رواداری بین همسر و شوهر در جریان بود، عصیان جنسی، ارضای نفس سر به طغیان زده و صدها مورد مشابه انسان را به یاد جامعه‌ی انگلستان در دوران «بازگشت خاندان استوارت» می‌اندازد. در فرانسه‌ی این روزها فساد اخلاق نشانی از آزاده‌گی و خردمندی بود، تا جایی که «هرزه‌گی به صورت نوعی اخلاق و آداب دانی در آمده بود». زنان و مردان از تمام طبقات آن چنان در نهایت رواداری با هم رفتار می‌کردند که به استثنای در صدی بسیار اندک هیچ کس زن دیگری و هیچ کس شوهر دیگری نبود. همه با هم زن و شوهر، رازدار اطاق‌های خواب و پرده در رازهای آن در خارج بودند.

مسیحیت سال‌ها قبل از این که «دایره‌المعارف» آن را مورد تاخت و تاز قرار دهد، و سال‌ها پیش تر از آن که ولتر یورش خود را علیه آن آغاز کرده باشد، روبه سستی و نابودی گراییده بود. ماسیون نویسنده این دوره در سال ۱۷۱۸ در کتاب‌اش نوشت: «خداناشناسی اینک مایه‌ی فخر و وسیله‌ی نزدیکی به بزرگان (جامعه) شده است... خداناشناسی (حتا) به مردم گم‌نام این امکان را فراهم می‌کند که به فرمان‌روای مردم و مقامات بالای حکومتی نزدیک شوند». و صدها و هزاران حقیقت تاریخی شگفت‌انگیز دیگر این دوران دست مایه‌ی صدها و هزاران کتابی شده است که درباره پیش درآمدهای سقوط پادشاهی لویی‌ها و انقلاب فرانسه و فتح باستیل نوشته‌اند. شاید هیچ اندیش‌مندی حتا در رویاهای خود نیندیشد که در این دوران فساد، تباهی، بی‌بند و باری، خیانت، دروغ، فریب‌کاری، شهوت رانی افراطی، سقوط اقتصادی و... چه بر سر هنر فرانسه آمده است! در همین دوره رواج افراطی اخلاق ناپایداری، بی‌بند و باری مطلق، زناشویی بدون عشق، روا دینی افراطی، و ارتباط جنسی سرگرم‌کننده و عشق بدون تعهد، هنر در مفهوم عام آن، نقاشی، میل‌سازی، نمایش، صحنه‌آرایی، باله، تئاتر، معماری، دکوراسیون داخلی، نوگرایی در هنر، پس زدن سبک «باروک» و جای‌گزینی آن توسط «روکوکو» نویسنده‌گی در نوع تازه‌اش و به شیوه زندگی مردم فرانسه رونق تازه‌ای یافت. نخستین فریاد عصیان‌گری ولتر